

راویان بی صدای دردهای غزه

عکسی از بیمارستان ناصر خان یونس در جنوب نوار غزه

برنده جایزه بنیاد معتبر عکس های مطبوعاتی جهان

در سال ۲۰۲۴ شد؛ در دو یستمین روز بعد از عملیات

«طوفان الاقصی» در باره عکس های پر باز دید در این مدت نوشتیم



مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

این عکس که نمایشی از حزن و فقدان یک زن قدرتمند است، برنده یکی از معتبرترین مسابقات عکاس سال شد. «محمد سالم»، عکاس خبرگزاری رویترز برای این عکس که ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ در بیمارستان ناصر خان یونس در جنوب نوار غزه ثبت کرد، برنده جایزه عکس سال ورلد پرس فوتویا همان جایزه بنیاد معتبر عکس های مطبوعاتی جهان در سال ۲۰۲۴ شد. این عکس هنگامی گرفته شد که خانواده های فلسطینی در این بیمارستان به دنبال اقوام خود می گشتند که بر اثر بمباران رژیم صهیونیستی مجروح یا کشته شده بودند. این عکس، «ایناس ابو معمر» ۳۶ ساله را نشان می دهد که جسد کفن پوش دختر ۵ ساله برادرش را در آغوش گرفته است. سالی همراه پدر و مادرش در پی اصابت موشک رژیم صهیونیستی به خانه شان جان سپرد. «محمد سالم» گفته این خانم را در سردخانه بیمارستان ناصر در حالی پیدا کرده که روی زمین چمباتمه زده و برادرزاده اش را در آغوش کشیده است. «سالم» می گوید که این عکس را روز دوم نوامبر سال گذشته با عنوان «لحظه ای قدرتمند و اندوهناک که بیانگر مفهوم گسترده رویدادهای نوار غزه است» منتشر کرده است. به گفته هیئت داوران بنیاد عکس های مطبوعاتی جهان، این تصویر «ترکیبی از توجه و تکریم است که نگاهی همزمان استعاری و واقعی به فقدان تصویرناپذیر می اندازد». «ریکی راجرز»، دبیر عکس و ویدئوی رویترز در مراسم دریافت این جایزه در آمستردام گفت: «محمد خبر دریافت جایزه اش را با تواضع دریافت کرد و گفت این عکسی نیست که کسی برایش جشن بگیرد اما از این استقبال می کند که جایزه امسال موجب دیده شدن بیشتر این عکس شود». آقای راجرز گفت: «محمد امیدوار است با این جایزه جهان از تاثیرهای انسانی جنگ، به ویژه روی کودکان بیشتر آگاه شود». بنیاد ورلد پرس فوتو، که در آمستردام مستقر است، می گوید از زمان آغاز جنایت های رژیم اشغالگر علیه مردم فلسطین، ۹۹ خبرنگار و کارکنان رسانه ها در این سرزمین های فلسطینی کشته شده اند. به همین بهانه و در دو یستمین روز بعد از عملیات طوفان الاقصی در پرونده امروز زندگی سلام تعدادی از تصاویر پر باز دید در رسانه های جهان از غره را مرور خواهیم کرد.



در زندگی سلام امروز بخوانیم:

۵ ابزار ساده برای حفظ سلامتی فیزیکی
حین کار یا تماشای فیلم

عاقبت فرار از خانه
به عشق خواستگار شیشه ای

واکاوی ماجرای زنی که بعد از ۱۲ سال زندگی مشترک به
بن بستر سیده چون قبل از ازدواج تصور می کرده با عشق
می تواند شوهرش را از دام اعتیاد نجات دهد

تنهایی عامل اعتیاد به غذا و میل به شیرینی؟

طنز | اسرار کانال تلگرامی پروفیسور سمیعی
لورفت

روایتگران جان برکف مشغول کارند

تنظیم خبر در زیر بمباران ناجوانمردانه و در میان هزاران آواره، مجروح و... سخت ترین کار دنیا است. استرس این که هر لحظه، ممکن است برای آخرین بار دست به قلم شوی، امان انسان را می برد. آن هم در شرایطی که مدام با قطع اینترنت، کاری می کنند که بعد از سانسور شدید در رسانه های جهان، شبکه های اجتماعی هم نتوانند این حجم از سفاکی را به گوش مردم جهان برسانند.



بفرمایید افطار



نبود آب و غذا و حتی سرپناهی برای آن که اعضای یک فوج اهریمن؟ پس گریه کن... گریه کن پسر. گاهی مردها هم گریه می کنند، وقتی که دیگر تنها شده اند. اما بدان که تو تنها نیستی. هنوز هم جمع شوند، باز هم باعث نشد که سفره های سحر و افطاری ماه مبارک رمضان در غزه از تب و تاب بیفتد. اهالی مظلوم این شهر زیر آتش رژیم اشغالگر، در حال افطار هستند و باور دارند خدا به شدت برای آن ها کافی است.

مرد گریه می کند

گریه نکن پسر، مرد که گریه نمی کند. مردمی ایستد، می جنگد، خاکش را پس می گیرد. اما... چگونه؟ با دست خالی؟ بدون پشتوانه؟ در برابر یک فوج اهریمن؟ پس گریه کن... گریه کن پسر. گاهی مردها هم گریه می کنند، وقتی که دیگر تنها شده اند. اما بدان که تو تنها نیستی. هنوز هستند کسانی که دستت را بگیرند. گریه هایت که تمام شد، بر خیز پسر.



ایستاده در میان غبار

این عکس از «مصطفی حسونا»، یکی دیگر از عکس های برگزیده و شایسته تقدیر بنیاد معتبر عکس های مطبوعاتی جهان در سال ۲۰۲۴ است. این تصویر، زنی را در میان خرابه های آپارتمان های شهری نشان می دهد که به جای شیون و زاری، بلند شده و ایستاده تا نشان بدهد که قصد تسلیم شدن ندارد.



در حسرت یک وعده غذا

قابلمه ها را برداشت تا برود و کمی غذا برای خودش و خواهر کوچک ترش بگیرد. وقتی به سیل جمعیت رسید، در دلش خدا می کرد که حداقل چند کفگیر غذا بعد از این انتظار طولانی در صف، نصیبش بشود. نوبتش که شد، به جلو دیگر سیده بود. یکپوبند دلش پاره شد! اصلا صدای آشپز را نشنید که داد می زد: تمام شد! تمام شد!



تانک ها رفتنی اند

دوباره صدای آب بازی بچه ها در ساحل، دویدن شان دنبال یکدیگر، خنده های خانواده ها در دورهمی ها، بازی رفقا با هم و... در این



ساحل شنیده خواهد شد. این تصویر از نوار غزه قبل و بعد از هفتم اکتبر ۲۰۲۳، خبر از امید به روزهایی می دهد که دوباره آرامش به جای صدای موشک اشغالگران به ساحل غزه بر خواهد گشت.

درس امروز ما

بچه های عزیز، درس امروز حرف الف است. «آ» مثل آینده، مثل آوار، مثل آواره، مثل آه... بچه ها! درس امروز را خوب یاد بگیرید. اگر دفتر و قلم دارید، چند بار آن را بنویسید. چون باید یاد بگیرید که دیگر مدرسه ای نیست تا در آن درس بخوانید. حتی خانه ای هم نیست که در آن خوابید. ولی بچه ها ما هنوز آینده را داریم. روی همین آوار بنشینید و این درس را بنویسید... آینده... این را درشت تر بنویسید.



یک شب ترسناک

امشب از آن شب هایی است که از آسمان وزمین آتش می بارد. حمله ها یکی پس از دیگری صورت شب را چهره می کند و صدای مهیب حمله ها نمی گذارد هیچ کدام چشم روی هم بگذارند. چه انتظار بعدی! در غزه کسی مدت ها هست رنگ آرامش را به خود ندیده است. برق و اینترنت قطع است و از خانه و اتاق امنی که بشود در آن دراز کشید و شبکه های اجتماعی را بالا و پایین کرد خبری نیست. همه چیز در جهنمی ترین شکل ممکن سپری می شود.



التماس پدرانه

آغوش پدر برایش همیشه امن ترین جای دنیا بود. هر وقت کسی به او زور می گفت یا از چیزی ناراحت می شد، پدر از چشم های دخترش متوجه همه چیز می شد. اما حالا دیگر دخترش چشم هایش را برای همیشه بسته است. التماس پدرم برای این که یک بار دیگر چشم هایش را باز کند، نمی شوند!



کیکم کجاست؟



پدرش برایش کیک خریده بود تا موقع زدن آمبول که بیشتر بچه ها از آن می ترسند، حواسش را به کمک آن پرت کند. کودک هم وقتی یک خوراکی در دست پدرش دید، چشم هایش برق زد. چند ثانیه بعد، صدای وحشتناکی شنیده شد و در بیمارستان شفا دیگر صدای بیماران شنیده نمی شد.

بخند دلبندم

خوش آمدی. صفا آوردی. رحمت و نعمت خدا را با خودت آوردی. بدون تو زندگی مان امید کم داشت. نور داشت. چشمان مان را پر نور کردی. دنیایمان را شاد کردی. حالا تو امید ما هستی. بخند دلبندم. آینده این سرزمین به دست توست. تو باید بزرگ شوی، قد بکشی، قوی شوی تا پشت و پناه من و پدرت باشی. تو باید به جای ما جلوی ظلم بایستی. بخند فرزندم که فردا بخنده تو بیاست.



می خواهم زنده بمانم

ما باید الان در زمین خاکی محله گل کوچک بازی می کردیم و چشم مان را به دروازه تیز می کردیم اما الان در خون نشسته ایم. جایی پر از جنازه های کفن پیچ شده و صورت های زخمی و دست و پاهای بریده. ما الان باید در اتاق آرزویمان را نقاشی می کردیم، آن را به پدر و مادرمان نشان می دادیم اما حالا نگران در کنار بستر مامان نشسته ایم. به او چشم دوخته ام تا چشمانش را باز کند و بعد از نوازش های همگی بپرسد چیزی می خواهی و من بگویم بله مادر. می خواهم زنده بمانم.

